

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و چهارم، پاییز و زمستان ۱۴۰۲: ۵۹-۲۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۱۱

نوع مقاله: پژوهشی

بحران نمایندگی و ظهور جنبش‌های اجتماعی:

تحلیل تطبیقی جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی

* سلامه قلی‌پور خطیر

** محسن عباس‌زاده مرزبالی

*** محمدتقی قزلسفلی

چکیده

در دهه‌های اخیر شاهد ظهور جنبش‌های اجتماعی مختلف در لیبرال دموکراسی‌های غربی بوده‌ایم. این جنبش‌ها ریشه در بحران نمایندگی دارند؛ بحرانی که به شکاف میان خواسته‌های شهروندان و نهادهای تصمیم‌گیری در دموکراسی‌های نمایندگی اشاره دارد. هدف پژوهش حاضر، بررسی این بحران و تحلیل مقایسه‌ای مشخصه‌های دو نوع جنبش غالب است که در واکنش به بحران یادشده ظاهر شدند. پرسش اصلی مقاله این است که جنبش‌های اجتماعی متأخر در لیبرال دموکراسی‌های غربی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند. در پاسخ، فرضیه مقاله این است که در شرایطی که نقطه اشتراک جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی در غرب را می‌توان در واکنش آنها به بحران نمایندگی در نظام نهادی دموکراسی‌های لیبرال غربی دید، این دو نوع جنبش از منظر ایدئولوژی، سازمان، رهبری و نوع تلقی از جامعه سیاسی ایده‌آل با هم تفاوت می‌یابند. برای توجیه این فرضیه، یک چارچوب مفهومی ترکیبی به کار گرفته می‌شود که ارکان آن عبارتند از: «سیاست هویت» و «دوگانه

* نویسنده مسئول: دانشجوی کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، ایران

salamegholipor9078@gmail.com

m.abbaszadeh@umz.ac.ir

m.ghezel@umz.ac.ir

** استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، ایران

*** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، ایران



کثرت‌گرایی و وحدت‌گرایی». طبق این چارچوب، رکن مشترک جنبش‌های اجتماعی متأخر را می‌توان «دغدغه هویتی» شناسایی از سوی ساختار نخبه‌گرایانه لیبرال دموکراسی دانست. در عین حال چون برداشت این جنبش‌ها از «جامعه ایده‌آل» با هم تفاوت دارد، به لحاظ مشخصه‌های جنبشی و نتایجشان برای نظام دموکراتیک با هم تفاوت می‌یابند. روش تحقیق مقاله به صورت توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها بر اساس مطالعه منابع کتابخانه‌ای و پایگاه‌های اینترنتی گردآوری می‌شود.

واژه‌های کلیدی: جنبش‌های اجتماعی جدید، پوپولیسم، ایدئولوژی، سازمان و رهبری.

مقدمه

دهه‌های اخیر شاهد ظهور جنبش‌های اجتماعی مختلف در جوامع لیبرال دموکرات غربی بوده‌ایم. این جنبش‌ها در واکنش به پدیده‌ای رخ دادند که می‌توان آن را بحران نمایندگی نامید. در حقیقت یکی از معضلات اصلی دموکراسی‌های کنونی، بحران نمایندگی است که به گسترش شکاف میان شهروندان و نظام تصمیم‌گیری اشاره دارد. شکافی که محصول عدم توجه ساختار نخبه‌گرایانه و فن‌سالارانه حکومت به مطالبات جامعه تلقی می‌شود. در واقع جامعه احساس می‌کند که نظم موجود، صدای او را نمی‌شنود و مطالباتش را نادیده می‌گیرد. این در حالی است که می‌توان اساس دموکراسی را بر این دانست که مردم بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها درباره امور حکومتی، مشارکت داشته باشند. در واکنش به این نقصان، از دهه‌های پایانی قرن بیستم، دو نوع جنبش در جوامع غربی ظاهر شده است: جنبش‌های اجتماعی جدید و جنبش‌های پوپولیستی.

از دهه ۱۹۶۰ شاهد ظهور مجموعه‌ای از جنبش‌های نوین اجتماعی بودیم که خواسته‌شان به رسمیت شناختن یکسان هویت همه شهروندان در نظام لیبرال دموکراسی بود. اما دموکراسی‌ها نتوانستند از پس چنین تقاضایی برآیند. در واقع این جنبش‌ها، زمانی ظاهر شدند که خرده‌هویت‌ها احساس کردند از طریق هویت مسلط در معرض نابودی قرار گرفته‌اند. بنابراین مبارزات جنبش‌های اجتماعی جدید بر سر مسائل فرهنگی و نمادینی است که با هویتشان در ارتباط است. به عبارت دیگر، افراد به این دلیل علاقه‌مند به مشارکت در این جنبش‌ها می‌شوند که به آنها معنا می‌دهد و آن را عاملی برای رسیدن به مطالبات فرهنگی - هویتی خود می‌دانند، از جمله محیط‌زیست، جنسیت و

نوع دیگر از جنبش‌های اعتراضی غالب در سال‌های اخیر، جنبش‌های پوپولیستی بوده است. امروزه برخی از کشورها شاهد موجی از سیاست‌های پوپولیستی هستند. شکل‌گیری پدیده پوپولیسم را می‌توان نتیجه بحران ساختارهای میانجی و غیر پاسخگو بودن نخبگان حاکم دانست. از این‌رو در کشورهای غربی، شخصیت‌های پوپولیستی به طور آشکار کل سیستم حاکم در کشورهای خود را رد می‌کنند و به مردم وعده می‌دهند که تغییرات ساختاری ایجاد خواهند کرد. برخی از شهروندان نیز زمانی که احساس

می‌کنند دولت‌هایشان نمی‌توانند به معضلات پاسخ دهند، از راهکارهای ساده پوپولیستی برای حل مشکلات خود استقبال می‌کنند؛ وضعیتی که ظهور رهبران پوپولیستی، فرایند ظهور آن را هموار ساخت. درباره زمینه‌های پیدایش پوپولیسم می‌توان هم به مؤلفه‌های اقتصادی و هم مؤلفه‌های فرهنگی اشاره کرد. از یکسو، تضعیف و ناتوانی دولت رفاه موجب تشدید شکاف طبقاتی شده و از سوی دیگر، موج مهاجرت به کشورهای غربی موجب هم‌زیستی ناخواسته فرهنگ‌های مختلف در جوامع شهری شده است. این مهاجران، هنجارهایی فرهنگی دارند که با ارزش‌های جوامع میزبان در تقابل است. این دو عامل، زمینه‌ساز استقبال از سیاست‌های اقتصادی و ملی‌گرایانه پوپولیستی بوده‌اند.

هدف پژوهش حاضر، بررسی بحران یادشده و تحلیل مقایسه‌ای مشخصه‌های دو نوع جنبش غالب است که در سال‌های اخیر در واکنش به آن ظاهر شده‌اند. پرسش اصلی مقاله این است که جنبش‌های اجتماعی متأخر در لیبرال دموکراسی‌های غربی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند؟ در پاسخ، فرضیه مقاله این است که در شرایطی که نقطه اشتراک جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی در غرب را می‌توان در واکنش آنها به بحران نمایندگی در نظام نهادی دموکراسی‌های لیبرال غربی دید، این دو نوع جنبش از منظر ایدئولوژی، سازمان، رهبری و نوع تلقی از جامعه سیاسی با هم تفاوت می‌یابند.

مقاله حاضر پس از بررسی پیشینه پژوهش و ارائه چارچوب نظری، ابتدا به تشریح بحران نمایندگی در دموکراسی لیبرال به منزله زمینه مشترک ظهور جنبش‌های اجتماعی متأخر می‌پردازد. در ادامه، مشخصه‌های متمایزکننده دو نوع جنبش اجتماعی غالب در سال‌های اخیر، یعنی جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی را بررسی می‌کند.

پیشینه پژوهش

در میان پژوهش‌های داخلی، ناصری (۱۳۹۶) بیان می‌دارد که جنبش‌های اجتماعی که پیشتر خواستگاه طبقاتی داشتند و درون یک دولت-ملت فعالیت می‌کردند، اکنون متفاوت از قبل عمل می‌کنند. او فرامرزی بودن، همگرایی، گردهمایی‌هایی با سرعت بالا، فکر غیر اقتصادی داشتن و توجه به حفظ میراث جهانی را از ویژگی‌های این جنبش‌ها برمی‌شمرد.

قنبرلو (۱۳۹۸) که به تحلیل ریشه‌ها و نقش جنبش‌های اجتماعی نوین بر پایه مکتب فرانکفورت می‌پردازد، اعتراض به مسائلی را که ریشه در مدرنیته و به‌ویژه اقتصاد سرمایه‌داری دارد، از مهم‌ترین مشخصه‌های مشترک جنبش‌های نوین می‌داند؛ جنبش‌هایی که با ایجاد پیوند عمیق میان اقتصاد و فرهنگ، رفع سازوکارهای سلطه و سرکوب را رسالت اصلی خود می‌داند.

تاجیک (۱۳۹۸) با استفاده از رویکرد فوکویی و بر اساس تحلیلی که از تحول در برداشت از نحوه مقاومت در برابر قدرت ارائه می‌دهد، به توضیح مشخصه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید می‌پردازد؛ تحولی که در نگرش انسان‌ها به آرمان، سبک زندگی، انقلاب و جنبش‌ها نمایان شده است.

درویشی و مؤمنی (۱۳۹۹) با سخن گفتن از دوگانه پوپولیسم راست و پوپولیسم چپ به طور کلی مشخصه‌های پوپولیسم را چنین برمی‌شمرند: اهمیت رهبر و بی‌اهمیت بودن تشکیلات، نمایندگی مردم مقدس، محصول دموکراسی اما خطری برای آن، انتقاد از نخبگان و تکیه بر شعور متداول، غیریت‌سازی، ضد لیبرال بودن و ادعای نمایندگی اخلاقی داشتن.

ثمودی (۱۴۰۰) نیز اشاره دارد که بحران‌های اتحادیه اروپا شامل بحران مالی، شکاف جدی میان شهروندان و نخبگان اروپایی، بحران پناهندگان و تروریسم و خروج بریتانیا از این اتحادیه موجب رقابت‌های حزبی در دولت‌های اروپایی شده و سیاسی شدن موضوع‌های مرتبط با اتحادیه اروپا را افزایش داده است. در نتیجه در اتحادیه اروپا، شرایط برای کنشگری نیروهای شکاک و بدبین فراهم شده است.

در میان آثار خارجی نیز لارنا و همکاران (۱۳۸۹) معتقدند که مسائل فرهنگی و نمادینی که با موضوعات هویتی در ارتباط است، موجب نارضایتی این جنبش‌ها می‌شود و به نارضایتی‌های اقتصادی ارتباطی ندارد. آنها با اشاره به اینکه گروه‌های جنبش اجتماعی به این دلیل سازمان یافته‌اند که مجاری عرفی مشارکت در دموکراسی‌های غربی گرفتار بحران مقبولیت شده است، مشخصه‌های جنبش‌های اجتماعی نوین را چنین توصیف می‌کند: به نقش‌های ساختاری مشارکت‌کنندگان کاری ندارند، زیرا می‌خواهد که از ساختار طبقاتی بالاتر رود. نشان‌دهنده کثرتی از عقاید و ارزش‌ها هستند و

تمایل دارند جهت‌گیری‌های عمل‌گرایانه داشته باشند و در پی اصلاحات نهادینی هستند که موجب افزایش مشارکت اعضا در تصمیم‌گیری‌ها می‌شوند.

مولر (۱۳۹۸) که به ارزیابی ویژگی‌های پوپولیسم به عنوان جنبش اعتراضی علیه بحران دموکراسی نمایندگی می‌پردازد، نخبه‌ستیزی، کثرت‌ستیزی و... را مشخصه‌های پوپولیسم ذکر می‌کند؛ مشخصه‌هایی که ریشه در این دارد که بخش‌هایی از جمعیت نماینده‌ای ندارند.

فوکویاما (۱۳۹۸)، انقلاب‌های دموکراتیک تا جنبش‌های نوین اجتماعی را حول مفهوم سیاست هویت تحلیل می‌کند. در نظر او، افراد اغلب فشار اقتصادی را به معنای از دست دادن هویت خود می‌پندارند، نه به عنوان عاملی که موجب محرومیت از منابع می‌شود؛ زیرا تلاش باید برای فرد منزلت بیاورد، اما این‌طور نمی‌شود. این ارتباط میان درآمد و منزلت توضیح می‌دهد که چرا گروه‌های مذهبی یا ناسیونالیستی از گرایش‌های سنتی که بر طبقه اقتصادی تأکید می‌کنند، برای توده جذاب‌تر هستند؛ زیرا می‌توانند ضعیف شدن موقعیت اقتصادی را به منزله از دست رفتن هویت ترجمه کنند.

کاستلز (۱۳۹۹)، مادر همه بحران‌ها را در جهان امروز، بحران لیبرال دموکراسی و گسست بین حکومت‌ها و شهروندان می‌داند. یعنی بسیاری از شهروندان جهان امروز به نمایندگان خود، احزاب سیاسی بزرگ، نهادهای سیاسی و حکومت‌هایشان، بی‌اعتماد هستند. این بحران، نتیجه هم‌آمیزی فرآیندهایی است که یکدیگر را به طور متقابل تقویت می‌کنند. در اثر جهانی شدن اقتصاد و ارتباطات، اقتصادهای ملی دچار فرسایش می‌شوند و ملت- دولت را در مقابل پاسخگویی به مشکلاتی که سرچشمه جهانی دارند، ناتوان می‌کند. نتیجه، بحران هویت است؛ زیرا هر چقدر مردم بر بازار و دولتشان، کنترل کمتری داشته باشند، بیشتر به احساس شخصی هویتی که در اثر جریان‌های جهانی متلاشی نمی‌شدند، پناه می‌برند.

هرچند در آثار یادشده، به اجزای مختلف مقاله حاضر به طور پراکنده بحث شده است، مقاله حاضر از جهت تحلیل تطبیقی این دو نوع جنبش، نوآورانه است و در ادبیات موضوع، سابقه‌ای برای آن مشاهده نمی‌شود. این پژوهش تلاش دارد تا با فراتر رفتن از تحلیل زمینه ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی، طبق شاخص‌های معین این مقایسه را صورت دهد.

چارچوب نظری

با توجه به فرضیه، پژوهش حاضر نیازمند چارچوب مفهومی است که ابزار لازم برای تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های دو نوع جنبش پیش‌گفته را در اختیار بگذارد. اجزای این چارچوب مفهومی عبارتند از:

سیاست هویت

نوع بشر ذاتاً به دنبال این است که به رسمیت شناخته شود. گروه‌های هویتی تجربه‌های زیستی متفاوتی دارند و آنهایی که در خارج از این گروه‌ها قرار دارند اغلب نمی‌توانند به درستی درک کنند که اقدامات آنها چه آسیب‌هایی را می‌تواند متوجه این گروه‌ها کند. بنابراین سیاست هویت قصد دارد با پدیدار کردن تجارب مشخصی از بی‌عدالتی، موجب تغییرات مطلوبی در سیاست‌های اساسی عمومی در فرهنگ و رفتار شود، به طوری که منفعت واقعی برای افراد درگیر داشته باشد (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۲۵ و ۱۱۹). در واقع سیاست هویت آشکارا بیان می‌دارد که شهروند یک لیبرال دموکراسی بودن به معنای این نیست که دولت یا شهروندان احترام یکسانی برای افراد قائل می‌شوند؛ بلکه در واقع افراد بر اساس ویژگی‌هایی چون رنگ پوست، جنسیت، ملیت، دیدگاه‌ها، قومیت و... قضاوت می‌شوند.

جنبش‌های اجتماعی جدید در چنین شرایطی ظاهر شدند تا به تعبیری مأموریت روان‌درمان‌گرایانه ارتقای عزت نفس افراد را دنبال کنند. هر کدام از این جنبش‌ها به نمایندگی از افرادی می‌پرداختند که احساس سرکوب می‌کردند. همه آنها از اینکه دیده نمی‌شدند، متنفر بودند و به رسمیت شناخته شدن لیاقت و ارزش درونی‌شان را از همگان طلب داشتند. هر گروه می‌توانست از جامعه بخواهد رفتاری با اعضای آن داشته باشد که با گروه‌های مسلط در جامعه دارد (همان: ۱۱۲ و ۱۶۲).

جنبش‌های پوپولیستی نیز به نوبه خود با مقولۀ هویت سروکار دارند. پوپولیسم جدید از طریق مشخص کردن پایگاه اجتماعی خود به وسیله گروه‌های حذف‌شده و همچنین انگشت نهادن بر گروه‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. در واقع پوپولیست‌ها تلاش می‌کنند خود را بر اساس تقابلی که با گروه‌های اجتماعی دارند و آنها را ناخوشایند می‌دانند، توصیف کنند. پوپولیست‌ها با تنفر از نخبگان و پلید نشان دادن گروه‌های

اجتماعی برای خود دشمن ایجاد می‌کنند، اما همین کار را می‌توان بخش مهمی از تلاش آنان برای رسیدن به هویت دانست (تاگارت، ۱۳۸۱: ۱۴۶). از آنجایی که برخی شهروندان کشورهای غربی احساس می‌کنند که دولت‌هایشان نمی‌توانند به معضلات فرهنگی پاسخ دهند، پوپولیسم به طور مستقیم خود مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد و نمایندگان و شخصیت‌های آنها از لفاظی‌هایی که بر هویت مبتنی است بهره می‌گیرند. محور بحث آنها، وجود یک شکاف میان نخبگان و مردم عادی است؛ به این معنا که حکومت‌ها و نخبگان مستقر، بیشتر از آنکه دغدغه منافع عموم را داشته باشند، متأثر از منافع خصوصی خود هستند (سمیعی، ۱۳۹۸: ۷۱).

دوگانه کثرت‌گرایی و وحدت‌گرایی

به طور کلی دو برداشت متفاوت از جامعه وجود دارد: کثرت‌گرا و وحدت‌گرا. از ویژگی‌های اصلی «کثرت‌گرایی»، اعتقاد به تنوع و قبول اصل چندگونگی اجتماعی و فکری است. در نظر کثرت‌گرایان، پیچیدگی دولت مدرن لیبرال را می‌توان به معنای عدم تسلط طبقه یا سازمان واحد بر جامعه دانست. با وجود اینکه آنها از نابرابری‌های موجود در جامعه و میان گروه‌ها اطلاع دارند و معتقدند که برخی گروه‌ها از طریق روابط نهادینه‌شده، دسترسی بیشتری به دولت دارند، در مقایسه با دیگر گروه‌ها همچنان معتقدند که قدرت در جامعه، به صورت متمرکز نیست و پراکنده است (مارش و استوکر، ۱۳۷۸: ۳۳۲-۳۴۰). بنابراین به اعتقاد کثرت‌گرایی متعارف دولت یک فرایند حکومتی است، طرح فراگیری که قصد دارد موازنه‌ای مسئولانه میان منافع و تقاضاهای رقیب برقرار کند. با این حال هرچند ممکن است در برخی لحظه‌ها، تأکید بر کثرت‌گرایی در نقطه مقابل پیش‌فرض‌های دموکراسی قرار گیرد، بر اساس شیوه فکری دموکراتیک رادیکال، توده مردم را باید افرادی در نظر گرفت که در یک فرایند اجتماعی و اخلاقی خودگردان به صورت جمعی مشارکت می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که گروه‌های تشکیل‌دهنده جامعه به صورت مردم ساخته می‌شوند و در ارتباط با سرنوشت جمعی خود به سازگاری نسبتاً هماهنگ می‌رسند (مکلنن، ۱۳۸۵: ۶۵ و ۱۶۵).

در مقابل، رویکردهای «وحدت‌گرا» نظیر پوپولیست‌ها، جامعه را کلیتی همگن و یکپارچه در نظر می‌گیرند. نخستین ویژگی پوپولیسم که سبب شکل‌گیری اندیشه ایجاد

جامعه‌ای یکپارچه می‌شود، پابندی به جامعه است. پوپولیسم می‌خواهد مردم را به شرایط طبیعی و خودجوش خود بازگرداند. هرچند پوپولیسم به مردم مختلفی اشاره می‌کند، روی سخنش، اکثریت است. برای آنها کثیر بودن مردم مهم است، اما نباید این موضوع را با کثرت‌گرایی اشتباه گرفت. مفهوم پوپولیستی مردم بر وحدت و یکپارچگی دلالت می‌کند. یعنی مردم، توده‌ای یک‌دست هستند و به واسطه اینکه جمعی هستند، خرد را به وجود می‌آورند. یگانه بودن کانون آرمانی از یگانه بودن جمعیت آن حکایت می‌کند. وحدتی که بین ساکنان خیالی کانون آرمانی وجود دارد، نشان می‌دهد که چرا پوپولیست‌ها در شعارهای خود بر همگونی مردم تأکید می‌کنند (تاگارت، ۱۳۸۱: ۱۴۳-۱۴۸).

کاربست

رکن مشترک جنبش‌های اجتماعی متأخر علیه نظام نمایندگی را می‌توان بی‌توجهی ساختار نخبه‌گرایانه نظام لیبرال دموکراسی به مطالبات مردم عادی در زندگی روزمره دانست. بنابراین در هر دو نوع جنبش، دغدغه‌ای هویتی (به رسمیت شناخته شدن جامعه از سوی حکومت) برجسته است. در عین حال چون نگرش هر یک از این جنبش‌ها به جامعه مطلوب تفاوت دارد، به لحاظ مشخصه‌های جنبشی و همچنین نتایجشان برای نظام دموکراسی با هم تفاوت می‌یابند.

بحران نمایندگی در دموکراسی لیبرال

طبق فرضیه پژوهش، ویژگی مشترک جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی در غرب را می‌توان انتقاد به ساختار نهادی نمایندگی در نظام لیبرال دموکراسی دانست. بنابراین پرسش اولیه‌ای که باید به آن پاسخ داد این است که چه رابطه‌ای میان نظام لیبرال دموکراسی و ظهور این دو نوع جنبش وجود دارد؟

لیبرال دموکراسی و نظام نمایندگی

دموکراسی، برآورده کردن الزامات حکومت برای مردم است که خود مردم انجام می‌دهند. با این حال هر شهروند به طور مستقیم نمی‌تواند در همه تصمیم‌گیری‌های سیاسی دخالت کند. به همین دلیل در یک دموکراسی مدرن به نهادهایی نیاز است که نشان‌دهنده اراده و منافع شهروندان باشند. این نهادها می‌توانند به صورت سازمان‌های غیر دولتی یا یک گروه رسمی باشند (هافمیستر و گرابو، ۱۳۹۸: ۹-۱۰). به عبارت دیگر، در

اینجا اصل بر این است که حاکمیت از آن مردم است، اما از طریق نمایندگان مردم اعمال می‌شود.

لیبرال دموکرات‌ها تقریباً هیچ‌گاه به حمایت از دموکراسی مستقیم نمی‌پردازند. آنها همیشه پایبند به دولت نماینده هستند. چهارچوب کلی‌ای که برای دولت نماینده در لیبرال دموکراسی در نظر گرفته می‌شود، در همه جا یکسان بوده است. مردم هیچ‌گاه به طور مستقیم قانون‌گذاری نمی‌کنند، بلکه به واسطه قانون‌گذارانی انجام می‌شود که عموماً استقلال کامل دارند تا برای کسانی که نماینده آنها هستند، قانون وضع کنند. شهروندان به واسطه رضایت اعلام‌شده در انتخابات درباره آنچه قانون‌گذاران انجام می‌دهند، حکم می‌کنند (لوین، ۱۳۹۹: ۱۸۴-۱۸۸). در حقیقت در رژیم‌های دموکراسی جدید، بیشتر واسطه‌ها حکومت می‌کنند (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۶۹-۷۰).

ساختار نهادی نمایندگی

در دموکراسی‌های نمایندگی، سامانه‌های انتخاباتی و احزاب از سازوکارهای اصلی برای بروز خواسته‌های مردم می‌باشند (سمعی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). احزاب سیاسی را می‌توان نهادهای متمایز دموکراسی دانست، به طوری که دموکراسی نمایندگی مدرن را بدون احزاب سیاسی نمی‌توان تصور کرد. این احزاب، نامزدهای انتخاباتی و رهبران سیاسی را انتخاب می‌کنند، برنامه‌های سیاسی را توسعه داده، جامعه را با دولت ارتباط می‌دهند. همچنین این احزاب، منافع اجتماعی را صورت‌بندی می‌کنند. فرض بر این است که احزاب سیاسی موجب افزایش مشارکت سیاسی شهروندان می‌شوند و به مشروعیت‌بخشی نظام سیاسی دموکراتیک می‌پردازند. آنها این امکان را به شهروندان می‌دهند که تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تحت تأثیر قرار دهند (هافمیستر و گرابو، ۱۳۹۸: ۷-۱۰).

بنابراین احزاب سیاسی علاوه بر شرکت در انتخابات، کارکردهای نهادی را که برای عملکرد دموکراسی نمایندگی مدرن استفاده می‌شود، بر عهده می‌گیرند. نمایندگی خواسته‌های اجتماعی و بیان آنها از کارکردهای نمایندگی احزاب است (استاک و کوردیلو، ۱۳۹۹: ۲۱-۲۳). هدف یک حزب، تأثیرگذاری سیاسی و شکل بخشیدن به افکار سیاسی جامعه است. حزب در حقیقت یک سازمان مستقل و دائمی است که نباید فقط برای یک انتخابات شکل گیرد. احزاب همچنین تلاش می‌کنند که خواهان مشارکت در نمایندگی مردم در پارلمان باشند. در یک نظام دموکراتیک، احزاب به عنوان یک

آلترناتیو سیاسی در آینده هستند و به تحلیل سیاست‌های دولت می‌پردازند (هافمیستر و گرابو، ۱۳۹۸: ۱۲ و ۷۳).

احزاب در ایفای نقش‌های نهادی خود با چالش‌هایی روبه‌رو هستند که منجر به سطح بالایی از نارضایتی شهروندان می‌شود (استاک و کوردنیلو، ۱۳۹۹: ۲۱-۲۳). چالش مربوطه از این نشأت می‌گیرد که هر سیستم سیاسی، زمانی می‌تواند صلاحیت نمایندگی داشته باشد که عملکردهای انتخاباتی‌اش، میزان معقولی از پاسخگویی را در بین حکام پیش از مردم تضمین کند. دموکراسی‌های لیبرال به احزاب سیاسی کارآمدی نیاز دارند که بتوانند به عنوان یک کنشگر، اصول پاسخگویی انتخاباتی را عملیاتی سازند (دلپرتا، ۱۳۹۷: ۳۵).

بحران نمایندگی؛ نخبه‌گرایانه و بروکراتیک شدن دموکراسی

چالش‌های احزاب در برآورده کردن کارکردهای بنیادینشان برای دموکراسی، ریشه در خود نظام نمایندگی دارد. در این نوع دموکراسی، اینکه انتخاب‌کننده، تمامی اراده سیاسی خود را با رأی خود به نماینده خود واگذار می‌کند، می‌تواند این خطر را داشته باشد که به دموکراسی نمایندگان ختم شود. به عبارت دیگر، قدرت بیشتر در اختیار نمایندگان قرار دارد، تا مردمی که آنها را انتخاب می‌کنند (دوبنوا، ۱۳۷۹: ۶۹-۷۰). معضل دیرین احزاب سیاسی این است که نمی‌توانند همه انتظارات را همزمان برآورده سازند. گروه‌های مختلفی در معرض محرومیت هستند و خواسته‌های جدیدی را مطرح می‌کنند که نمی‌توانند هرگز به طور کامل برآورده شوند. در نتیجه احزاب گرفتار یک رابطه متضاد ثابت بین انتظارات برآورده‌نشده و راه‌حل‌های ناکافی می‌شوند و سطح اعتماد جوامع به احزاب کاهش می‌یابد (هافمیستر و گرابو، ۱۳۹۸: ۸۴-۸۷).

در انتقاد از این شرایط گفته می‌شود که هرچند دموکراسی، وسیله‌ای است برای این که مردم بتوانند در امور عمومی از طریق نمایندگان شرکت کنند، در حقیقت وسیله‌ای شده است برای نمایندگان که قدرت فردی خودشان را از طریق آرای مردم، مشروعیت بخشند. احزاب که در درجه اول، سازمان‌هایی سلسله‌مراتبی هستند، تحت تأثیر یک گروه سیاست‌مدار حرفه‌ای به الیگارش‌ی ختم می‌شوند و در نتیجه دموکراسی هم به الیگارش‌ی کشیده می‌شود. در واقع احزاب هرچند با هم اختلاف دارند، همگی در اینکه حکومت مبتنی بر حزب باقی می‌ماند، اتفاق نظر دارند. این یعنی علت وجود حزب، بر

جای ماندن خود آن است. این در حالی است که در یک جامعه دموکراتیک، دموکراسی را مستقر در تشکیلات حکومتی نمی‌توان دانست، بلکه مستقر در روابط متقابل اعمال است (دوبنوا، ۱۳۷۸: ۸۹). یعنی دموکراسی نیازمند بنیادی است که شامل ارزش‌ها و تجارب مشترکی باشد که مردم بتوانند به نظام سیاسی که متعلق به آن هستند، اعتماد کنند. همچنین ضروری است که هیچ اقلیت مهمی نباید حس کند که از قدرت و نفوذ بی‌بهره است؛ بلکه گروه‌های مختلف باید احساس کنند که با بقیه از نظر تأثیری که بر سیاست‌گذاری عمومی می‌گذراند، برابر هستند (آربلاستر، ۱۳۷۹: ۱۲۲-۱۲۳).

نهادهای دموکراتیک زمانی که به تعهدات خود مبنی بر محافظت و رسیدگی به مردم عمل نکنند، نمایندگی آنها زیر سؤال می‌رود (کاستلز، ۱۳۹۹: ۱۱۱). بحران دموکراسی نمایندگی را از همین زاویه می‌توان ریشه‌یابی کرد؛ بحرانی که می‌توان آن را نتیجه هم‌آمیزی چندین فرایند دانست که یکدیگر را به طور متقابل تقویت می‌کنند. جهانی شدن اقتصاد و ارتباطات موجب فرسایش اقتصادهای ملی شده و ظرفیت دولت-ملت را برای پاسخگویی به مشکلاتی که سرچشمه جهانی دارند، کاهش می‌دهد. از جمله مشکلات مربوط می‌توان به بحران‌های مالی، مسئله حقوق بشر، مشکلات مالی، تغییر اقلیم و تروریسم اشاره کرد. هرچه دولت-ملت‌ها، خود را از ملت‌هایی که نمایندگی آنها را بر عهده دارند بیشتر دور کنند، بیشتر از هم گسسته می‌شوند. این امر در ذهن بسیاری از شهروندان به عنوان بحران مشروعیت قرار می‌گیرد (کاستلز، ۱۳۹۹: ۲۵-۲۷).

افزایش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی را می‌توان به عنوان یک هشدار برای دموکراسی در نظر گرفت. این امر به جنبه‌های اساسی دموکراسی شامل نمایندگی عادلانه و مشارکت برابر آسیب وارد می‌کند و ایمان شهروندان را به دموکراسی از بین می‌برد و در نهایت موجب تضعیف مشروعیت آن می‌شود. از نشانه‌های این بحران در دموکراسی می‌توان به تغییرات در رفتار رأی‌دهی و تبعیض واقعی علیه گروه‌های قومی و زنان اشاره کرد (Merker, 2014: 11-19). نتیجه این وضعیت، موج بی‌سابقه‌ای از بی‌تفاوتی و بدبینی نسبت به امور سیاسی است که باعث شده برخی از شهروندان به جای پیوستن به احزاب، به جنبش‌های شهروندی روی آورند.

در این رابطه، از نیمه دوم سده بیستم، دو تحول اساسی به این روی‌گردانی شتاب

بخشید. نخست، موجی از فعال‌گرایی سیاسی رادیکالی بود که در دهه ۱۹۶۰، دموکراسی‌های صنعتی را درنوردید. دوم، آشوب اقتصادی که ناشی از بحران نفت بود که تورم پایین و سطح پایین بیکاری را پس از جنگ جهانی دوم به همراه داشت. هنگامی که بحران دموکراسی آغاز شد، شهروندان نگران اقتصاد و تبعات آن برای حوزه‌های مختلف فرهنگ، زیست‌محیطی و خدمات اجتماعی بودند. در حقیقت مردم خواستار دخالت دولت در جهت جبران و اصلاح این ناکامی‌ها بودند، اما با وجود این نگرانی عمومی درباره ناکامی اقتصاد به سمت ناکامی حکومت تغییر جهت داد. بسیاری از مردم به این نتیجه رسیدند که سیاست‌ها و اقدامات دولت، پاسخی به همه مشکلات آنها نمی‌باشد و اعتماد عمومی به نهادهای نمایندگی کاهش یافت (سمعی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۲).

جنبش‌های اجتماعی جدید

بُعد دوم فرضیهٔ پژوهش حاضر بر تفاوت‌های میان جنبش‌های اجتماعی جدید و جنبش‌های پوپولیستی تأکید دارد. بنابراین پرسشی که در این قسمت باید بدان بپردازیم این است که جنبش‌های اجتماعی جدید، چه مشخصه‌هایی دارند؟

بستر ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب

جنبش‌های نوین اجتماعی که در مقابل جنبش‌های قدیمی قرار می‌گیرند، جنبش‌هایی هستند که از نیمه دوم قرن بیستم ظاهر شده و در مسائل و اهداف و تاکتیک‌ها با جنبش‌های قدیم تفاوت دارند. از جمله این جنبش‌ها می‌توان به جنبش‌های فمینیستی، جنبش صلح، جنبش بوم‌شناسی و... اشاره کرد. دغدغه این جنبش‌ها، بیشتر هویتی، خودمختاری و تحقق خود بوده تا اهداف ابزاری و اقتصادی. در حقیقت فعالیت آنها فقط یک تلاش ابزاری برای رسیدن به اهداف جنبش نیست، بلکه ابزاری برای جذب و بسیج شرکت‌کنندگان است. در نتیجه مبتنی بر اشکال اقدام مستقیم و غیر متعارف هستند. در این جنبش‌ها عمدتاً طبقات متوسط جدید و افرادی که موقعیت و هویت ثابتی ندارند، دخیل هستند. این جنبش‌ها، خودجوش و متعهد به دموکراسی مستقیم و ساختار غیر سلسله‌مراتبی هستند و در برابر کارکنان حرفه‌ای جنبش مقاومت می‌کنند (Callhoun, 1993: 393-405).

از زمینه‌های ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید می‌توان به دو بحران اساسی اشاره

کرد. نخست، نهادینه شدن سیستم‌های سیاسی، اقتصادی و علمی حول مناسبات اقتصادی. دوم، بحران هویتی که در طبقه متوسط جدید، عمق بیشتری یافته و معلول دو عامل است: نخستین عامل، عدم پیوند با لایه‌های پایینی جامعه و توده‌ها که حاملان ارزش‌های سنتی هستند و از کثرت بیشتری برخوردارند و دوم، تأثیرپذیری از آموزه‌های غربی و عدم تعیین قطعی عناصر هویتی می‌باشد (حسین‌زاده، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۳).

در حقیقت ریشه این جنبش‌ها به روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی دستخوش تغییر در جامعه پسا صنعتی از جمله اهمیت روزافزون و در دسترس بودن اطلاعات در جامعه دانش‌بنیان امروزی برمی‌گردد (فلین، ۱۳۹۶: ۱۴۵). بنابراین جنبش‌های نوین اجتماعی را می‌توان محصول رشد نوگرایی و همچنین چون و چرا کردن انسان مدرن در کیفیت زندگی روزانه‌اش دانست. این جنبش‌ها که در نتیجه تغییر از اهداف طبقه کارگری به رهبری طبقه متوسط جدید حول اهداف پسامادی به وجود آمدند، همانند جنبش‌های دیگر، یک‌شبه به عرصه ظهور نرسیدند، بلکه در طول زمان و با استفاده از ابزار رسانه‌ای و هویتی، سطح خود را ارتقا دادند و سعی کردند بیشترین نقش را در جامعه ایفا کنند (براتعلی‌پور و امانی، ۱۳۹۶: ۴-۹). این جنبش‌ها در واقع بازتابی از ناهماهنگی‌های نظام سیاسی هستند که هنگام توسعه جامعه شکل می‌گیرند و در سطح فردی به عنوان جایگزین نقش‌های متعارض تجربه می‌شوند (لارنا و دیگران، ۱۳۹۸: ۲۴۰).

جنبش دانشجویی می ۱۹۶۸ را می‌توان به عنوان نقطه عزم جنبش‌های اجتماعی جدید در نظر گرفت؛ جنبشی خودجوش که نمایش قدرت دانشجویان فرانسوی در مقابل اقتدار حکومت مارشال دوگل بود، از اعتراض به قوانین سختگیرانه زندگی دانشجویی تا درخواست برای کناره‌گیری قدرت حاکم را در برمی‌گرفت. حمایت اتحادیه‌های کارگری و روشن‌فکران چپ‌گرای فرانسوی از جنبش دانشجویان، زنگ خطری برای حکومت‌گران فرانسوی بود. طی این جنبش، فرانسه شاهد صحنه‌های نبرد خیابانی بود. علی‌رغم افول جنبش، تجربه‌ای از تمرین دموکراسی بی‌واسطه طبق تز عمل مستقیم و تأثیرپذیری از آرمان‌های حکومت مارکسیسم و آنارشیسم ثبت شد (ر.ک: شبانی، ۱۳۸۶).

مطالبات متکثر و کثرت‌گرایی رادیکال

در جنبش‌های اجتماعی جدید، هویت فردی و اجتماعی افراد به عنوان محصول

کنش اجتماعی درک می‌شود. چیزی که افراد به صورت جمعی ادعا می‌کنند، حق تحقق هویت خود یا به رسمیت شناخته شدن در سطوح بیولوژیکی و بینافردی است. به همین ترتیب مبارزه آنها حول موضوع هویت گروهی متمرکز است (Meluci, 1980: 218-220). با اوج گرفتن این جنبش‌ها، بسیاری از افراد بر اساس هویت گروهی که به آن تعلق داشتند، درباره اهداف خود اندیشیدند. این جنبش‌ها، نماینده افرادی بودند که دیده نمی‌شدند و سرکوب می‌شدند (فوکویاما، ۱۳۹۸: ۱۱۲-۱۱۳). به تعبیر آلبرتو ملوچی، جنبش‌های اجتماعی جدید با ارائه هویت و احساس تعلق، به هواداران دسترسی پیدا می‌کنند و برای آنها جذاب می‌شوند (فلین، ۱۳۹۶: ۱۵۱).

جنبش‌های اجتماعی جدید بر اساس پیدایش چرخش فرهنگی در زمینه‌های مختلفی گسترش پیدا کردند و برخلاف جنبش‌های اجتماعی قدیم که بر مشکلات اقتصادی تأکید می‌کنند، این جنبش‌ها بیشتر به بعد فرهنگی توجه دارند و در پی ایجاد تغییرات فرهنگی هستند. البته این جنبش‌ها دارای انگیزه‌های سیاسی نیز می‌باشند و مرزهای سیاست نهادین را دچار چالش می‌کنند و یک مفهوم دیگر از سیاست بیان می‌کنند (قانع‌راد و خسروخاور، ۱۳۸۶: ۲۵۲-۲۵۶). به بیان آلن تورن، جنبش‌های اجتماعی جدید، ستیز اجتماعی و مشارکت فرهنگی را ترکیب می‌کنند (فلین، ۱۳۹۶: ۱۵۲).

بنابراین این جنبش‌ها، خارج از مجرای نهادهای رسمی فعالیت می‌کردند و به جای اینکه بر اهداف اقتصادی تأکید کنند، به اخلاق و هویت می‌پرداختند. این جنبش‌ها به این دلیل در منازعات سیاسی و فرهنگی شرکت می‌کنند که تغییرات اجتماعی دلخواه را در سطح سیستمی و غیر سیستمی پیش ببرند (ناصری، ۱۳۹۶: ۴۳-۴۶).

به عبارت دیگر این جنبش‌ها، غیر ابزاری هستند؛ یعنی منافع گروه اجتماعی خاصی را نمایندگی نمی‌کنند، بلکه نگرانی‌های اعتراض آمیزی را نسبت به وضعیت اخلاقی بیان می‌کنند (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۶). به گفته هابرماس، جنبش‌های جدید اجتماعی از تنش میان یکپارچگی نظام (یعنی سازوکارهای هدایت‌کننده یک جامعه) و یکپارچگی اجتماعی (یعنی نیروهای اجتماعی شدن، تولید معنا و ارزش‌سازی) به وجود می‌آیند و به‌منابه واکنش دفاعی افراد و گروه‌هایی هستند که امیدوارند از سبک‌های زندگی به خطر افتاده محافظت کرده، دفاع کنند یا آن را بازسازی کنند (فلین، ۱۳۹۶: ۱۵۲-۱۵۳).

همچنین این جنبش‌ها بیشتر از جامعه مدنی طرفداری می‌کنند تا دولت. به همین

دلیل بیشتر فعالیت‌های آنان در راستای گسترش حوزه‌های کارکردی جامعه مدنی در بخش‌های فرهنگی، تفریحی و زیست‌محیطی انجام می‌شود. آنها به کارکردهای دولت توجهی نمی‌کنند، بلکه در قبال فرایندهای اقتدارآمیز، موضع اعتراض‌آمیزی را اتخاذ می‌کنند. در نتیجه با فشار بر نخبگان قدرت، بر توسعه تاریخی جوامع اثر می‌گذارند. این فشارها می‌تواند در قالب تهدید، اعتصاب، مبارزات انتخاباتی و... باشد. از مهم‌ترین کارکردهای آنها این است که نیروهای جدید را وارد عرصه فعالیت سیاسی و اجتماعی می‌کنند و از این روش برای افزایش توان عمومی جامعه استفاده می‌کنند (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۸). در حقیقت این جنبش‌ها برای کنترل جمعی توسعه اجتماعی و اقتصادی تلاش می‌کنند و به دنبال تسخیر قدرت نیستند، بلکه بیشتر به دنبال استقلال در برابر سیستم و کنترل یک میدان خودمختاری هستند و به دلیل همین نداشتن استراتژی سرزنش می‌شوند (Meluci, 1980: 218-220).

از آنجا که پیوند میان اعتراضات و زندگی روزمره شرکت‌کنندگان در جنبش احتمالاً در هر یک از گروه‌های جنبش اجتماعی جدید متفاوت است، تنوع قابل ملاحظه‌ای در چشم‌انداز گروه‌های جنبش اجتماعی جدید وجود دارد (جانستون و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۸). بنابراین راه‌حل آنها برای تغییرات مورد نظرشان، استقبال از تفاوت‌ها در جامعه است. از این‌رو کثرت‌گرایی رادیکال را شرط تحقق جامعه ایده‌آل خود می‌دانند. کثرت‌گراها معتقد هستند که در یک جامعه پلورال، علاوه بر توزیع قدرت بین گروه‌هایی که تشکیل می‌شوند، رقابت وجود دارد و در نتیجه هیچ گروهی، انحصار قدرت را در دست ندارد. تضادها و مشکلات از راه‌های بدون خشونت و به شکل تدابیر حل می‌شود (قربانی، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۲). در نتیجه می‌توان گفت بازی سیاست کمتر به صورت بازی با حاصل جمع صفر است و اجماع بر سر محدودیت‌های دموکراسی حاصل می‌شود. با این حال جنبش‌های نوین اجتماعی، آشکار کردند که بسیاری از گروه‌ها احساس می‌کنند که منافع آنها از سیاست کنار گذاشته شده است. بعضی از این گروه‌ها نشان‌دهنده شکاف‌های افقی حول هویت بودند و مانع از همکاری با گروه‌های متفاوت می‌شوند (نش و اسکات، ۱۳۸۸: ۳۴). بنابراین در اینجا، برداشتی عمیق و رادیکال از دموکراسی کثرت‌گرا مورد تأکید است.

دستورکار غیر ایدئولوژیک، سازمان افقی و فقدان رهبری واحد

ویژگی جنبش‌های اجتماعی معاصر، راهبردها، اهداف و عضویتی متفاوت از

جنبش‌های اجتماعی سنتی است. این جنبش‌های جدید به‌مثابه نمود خواست جامعه مدنی برای تغییر ساختاری در نظر گرفته می‌شوند. در واقع جنبش‌هایی برای تغییر بر اساس میل به اصلاح و ساختاری به جای انقلاب هستند و برای از بین بردن نظم‌های سیاسی اقتصادی موجود تلاش نمی‌کنند. آنها بر سبک زندگی متمرکز می‌شوند و به داشتن طرفدار به جای عضو گرایش دارند و ویژگی آنها، شبکه‌هایی با ارتباطات آزادانه و سست است (فلین، ۱۳۹۶: ۱۴۶-۱۴۵). بنابراین بر اشکال سازمان و کنش دموکراتیک و غیر متمرکز تأکید دارند. همچنین افرادی که به این جنبش‌ها می‌پیوندند اغلب تحصیل کرده هستند و به استقلال شخصی خود علاقه‌مندند و به همین خاطر نمی‌توانند با کنار گذاشتن از سیاست‌گذاری به وسیله حلقه‌های دیوان‌سالار کنار بیایند (قانع‌ی راد و خسروخاور، ۱۳۸۶: ۲۵۲-۲۵۶).

این جنبش‌ها فاقد رهبری منسجم هستند، نه به دلیل اینکه نامزدهای رهبری وجود ندارد، بلکه به دلیل بی‌اعتنایی به هرگونه نمایندگی و تفویض قدرت. افقی بودن شبکه‌ها هم موجب همبستگی بیشتر اعضا می‌شود و نیاز به رهبری را کاهش می‌دهد (ناصری، ۱۳۹۶: ۴۳-۴۶). این جنبش‌ها به صورت شبکه‌ای، بین بازیگران گروهی و غیر دولتی، پیوند برقرار می‌کنند و ساختاری باز و انعطاف‌پذیر دارند و کمتر سلسله‌مراتبی هستند. در حقیقت برخورداری این جنبش‌ها از شبکه فراملی موجب شده که از قدرت اجتماعی بالایی برخوردار شوند (سردارنیا، ۱۳۸۸: ۱۵۳-۱۵۸).

عملکرد ضعیف دولت‌ها و ناتوانی آنها به دلیل فضای جهانی شدن موجب می‌شود که کنترل آنها نسبت به این جنبش‌ها کاهش یابد و آزادی بیشتر را برای آنها ایجاد می‌کند. همچنین جهانی شدن به این بخش‌ها فرصت می‌دهد که کنشگران دولتی و غیر دولتی را از طریق منابع جدید و فرصت‌هایی که در اختیار آنها قرار می‌گیرد، تحت تأثیر قرار دهد (ناصری، ۱۳۹۶: ۴۳-۴۶).

با وجود تنوع در شکل و خواسته‌های این جنبش‌ها، به طور کلی می‌توان چند عامل مشترک را برای آنها بیان کرد. نخست اینکه در این جنبش‌ها، ارتباط مشخصی بین فرد و جمع وجود دارد. یعنی از طریق نقش‌آفرینی یک یا چند فرد فعال می‌شود، نه از طریق بسیج گروه‌ها. دوم اینکه هیچ ارتباطی میان جهت‌گیری جنبش‌ها و نقش‌های ساختاری مشارکت‌کنندگان وجود ندارد. یعنی می‌خواهد از ساختار طبقاتی فراتر رود و

منزلت‌های اجتماعی پراکنده‌ای را در برگیرد. سوم اینکه این جنبش‌ها اکثراً در بعد خصوصی حیات انسان مثل سقط جنین ورود پیدا می‌کنند و در آخر، این جنبش‌ها بدون اتکا به خشونت و به شکل نافرمانی مدنی برای ایجاد ناامنی از شگرد بسیج رادیکال بهره می‌گیرد (قنبرلو، ۱۳۹۸: ۲۵). آنها تمایل دارند که خواهان اصلاح ساختاری باشند، نه انقلاب و به دلیل ساقط نکردن نظام سیاسی و اقتصادی موجود، رادیکالیسم محدودی دارند. این جنبش‌ها به مبارزه سیاسی و اجتماعی تمایل دارند و متعلق به بخشی از جامعه هستند که طبقه متوسط جدید نامیده می‌شوند (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۶: ۶۰).

جنبش‌های پوپولیستی

پس از بررسی مشخصه‌های جنبش‌های اجتماعی جدید، در این بخش، مشخصه‌های جنبش‌های پوپولیستی ارزیابی می‌شود تا در جمع‌بندی نهایی، نتایج تحلیل مقایسه‌ای حاصل شود.

بستر ظهور جنبش‌های پوپولیستی در غرب

وجه مشخصه دموکراسی عبارت است از تنش میان ایدئولوژی قدرت مردم و عملکرد قدرت نخبگان منتخب مردم. در حقیقت از درون این شکاف، یعنی شکاف بین واقعیت موجود دموکراسی و همچنین تعهداتش مبنی بر دستیابی به مشروعیت، پوپولیسم رشد می‌کند (سمعی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۷۸-۸۱). مفهوم پوپولیسم در معنای عام آن، نوعی از تصور اخلاق‌گرایانه و روشی برای درک سیاست است که مردم بی‌غش و متحد را در برابر نخبگان فاسد قرار می‌دهد. شرط لازم برای پوپولیست بودن، انتقاد از نخبگان است (مولر، ۱۳۹۸: ۱۹). پوپولیسم، سایر فعالان سیاسی را به باد انتقاد می‌گیرد و به افشای آنها به سبب ناشایستگی‌ها و بی‌اخلاقی‌ها و عدم شناخت مردم و دوری از آنها می‌پردازد (بدیع، ۱۴۰۲: ۲۴).

برخی پوپولیسم را به عنوان حکومت یا رهبری، برخی به‌مثابه یک ایدئولوژی و برخی هم به عنوان یک گفتمان بیان می‌کنند (فلاحی، ۱۳۹۸: ۷۴۷-۷۶۱). در حالی که پوپولیسم در اصل راهبرد بسیج سیاسی است که رهبران و احزاب پوپولیستی را به قدرت مردم برای به چالش کشیدن نظم موجود، متوسل می‌کند. وجه مشترک همه جنبش‌های

پوپولیستی، توسل به طبقات پایین، ضدیت با جهانی شدن، نفی نخبگان حاکم و تکیه بر رهبران کاریزما و همچنین برانگیختن احساسات هویتی، قومی و نژادی، نفی عقل و ساده‌سازی امور است. در پوپولیسم، مرجعیت عالی به قانون نیست، بلکه با مردم است و به جای استقلال خصوصی، بر استقلال و اراده عمومی تأکید می‌کند (موتقی، ۱۳۹۸: ۷۴۷-۷۶۱). درباره زمینه‌های پیدایش جنبش‌های پوپولیستی متأخر می‌توان هم به مؤلفه‌های اقتصادی و هم مؤلفه‌های فرهنگی اشاره کرد. از یکسو در کشورهای اروپایی، شاهد روند کاهش کمک‌های دولتی به قشرهای محروم جامعه هستیم که متأثر از تضعیف دولت رفاه است و شکاف طبقاتی را در این کشورها تشدید کرده است. در حقیقت از پیامد این روند می‌توان به اعتراضات گسترده و جنبش‌های خیابانی در برخی از جوامع اتحادیه اروپا اشاره کرد (شریف‌خدایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۰-۱۰۲).

از مؤلفه‌های فرهنگی می‌توان به روند رو به گسترش مهاجرت به اروپا در سال‌های اخیر اشاره کرد. در حقیقت روند جهانی شدن، سبب افزایش این پدیده شد و حضور مهاجران در کشورهای اروپایی موجب هم‌زیستی ناخواسته فرهنگ‌های مختلف شده و جوامع چندفرهنگی برای برخی از شهروندان اروپای مرکزی قابل پذیرش نبوده و حضور فرهنگ‌های بیگانه، نوعی تجاوز به هویت آنها به شمار می‌آید. برخی هنجارهای فرهنگی مهاجران خارجی (مسلمانان) با بیگانه‌ستیزی و اسلام‌هراسی از سوی احزاب راست افراطی و پوپولیستی مواجه بودند. در نتیجه شهروندان احساس کردند که دولت‌هایشان در پاسخگویی به معضلات فرهنگی دچار مشکل هستند (همان: ۱۰۱).

پوپولیست‌ها به دلیل اینکه محبوبیت بیشتری برای ارزش‌های سنتی قائل‌اند، در میان نسل‌های قدیمی، افراد مذهبی و بخش‌های کم‌سواد، طرفداران بیشتری دارند. در نتیجه افزایش محبوبیت رهبران و احزاب پوپولیستی در جوامع لیبرال و دموکراسی غربی می‌تواند بیانگر ظهور بحران‌های فرهنگی و اقتصادی در این جوامع باشد (فلاحی، ۱۳۹۸: ۷۴۷-۷۶۱).

مطالبات اقتصادی - فرهنگی و دموکراسی توده‌ای

پوپولیست‌ها این احساس را دارند که دولت‌هایشان خواهان بهبود وضعیت معیشتی آنها نیستند و احزاب سنتی لیبرال هم فقط به وعده‌های پوچ قبل از انتخابات بسنده می‌کنند. این امر موجب ناامیدی از این احزاب شد و در نتیجه آنها به سمت احزاب

پوپولیست روی آوردند. از سوی دیگر، پوپولیست‌ها درباره کم‌رنگ شدن هویت ملی افراد در جوامع اروپایی نگران هستند. آنها عواملی چون بیکاری، کاهش سطح رفاه و افزایش مالیات را ناشی از ناکارآمدی احزاب حاکم و نخبگان می‌دانند که نسبت به آنها واکنش نشان داده‌اند. پوپولیست‌ها درباره کارایی سیاست‌مداران و دولت‌مردان تشکیک نموده و آنها را نمایندگان مردم نمی‌دانند و در مقابل خود را صدای واقعی مردم معرفی می‌کنند (شریف‌خدایی و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۰۰-۱۰۲). اصطلاح مردم از نظر پوپولیست‌ها، همان مردم به طور کلی و یا عوام است (تاگیف و لیوژی، ۱۳۹۸: ۳۴-۴۹).

پوپولیست‌ها معتقدند که مردم، هسته دموکراسی هستند. آنها می‌گویند مردم به عنوان کنشگران دارای حاکمیت، رکن اصلی جامعه به حساب می‌آیند. در برابر مردم که به عنوان یک خیر در نظر گرفته می‌شوند، نخبگان به عنوان شر قرار می‌گیرند. پوپولیست‌ها، عناصر تشکیل‌دهنده لیبرال دموکراسی را به دلیل اینکه مردم را محدود می‌کنند، قبول ندارند. حال آنکه از نظر آنها، اراده عمومی همیشه درست است و با نخبه‌سالاری نمایندگی هم دشمنی دارند. در نتیجه مخالف احزاب سیاسی به عنوان واسطه‌گران میان مردم و تصمیم‌گیران هستند. آنها معتقد هستند که مردم باید بر سرنوشت خود حاکم باشند و نهادهای میانجی مانند پارلمان‌ها و احزاب‌ها از موانع تحقق دموکراسی هستند (ثمودی، ۱۴۰۰: ۱۶۹-۱۷۰). بنابراین به جای ساختارهای دموکراسی نمایندگی، بر عناصر دموکراسی مستقیم تأکید می‌کند (نظری و سلیمی، ۱۳۹۴: ۱۶۵-۱۶۷).

در واقع پوپولیست‌ها، مشروعیت دموکراتیک را صرفاً برحسب اکثریت در نظر می‌گیرند و معتقدند که یک جامعه فرهنگی باید مقدم بر جامعه سیاسی باشد. آنها به مردم نگاهی جمع‌گرایانه رمانتیک دارند و از نظر آنها، مردم اساساً یکپارچه هستند؛ یک موجودیت واحد که عاری از تفرقه است. آنها معتقدند که باید بین نمایندگان و اکثریت، پیوند مستقیم برقرار شود تا دموکراسی نمایندگی عمل کند و در صورت قطع این پیوند، دموکراسی دچار مشکل می‌شود (Akkerman, 2003: 151-158). از این‌رو پوپولیسم به عنوان شیخ دموکراسی نمایندگی بر پیوند رهبران و توده‌ها استوار است.

بنابراین جنبش پوپولیستی را نه می‌توان دموکراتیک دانست و نه ضد دموکراتیک؛ خواهان مشارکت مردم در اداره زندگی خودشان است، هرچند به صورت ناکارآمد؛ با زبان ساده و مستقیم با مردم سخن می‌گوید و تمایل به تمرکز احساسات بر یک رهبر

دارد. در حقیقت پوپولیسم، پاسخی به کاستی‌های نخبه‌گرایی است، از آنجا که نخبگان دیگر به نفع عمومی عمل نمی‌کنند و در بالاترین سطح فساد قرار می‌گیرند. پوپولیسم به منزله بسیج ضد سیستمی علیه احزاب همچنين چالش خود را متوجه نهادهای اقتصادی و سیاسی می‌کند. از نظر آنها، چهره‌رهایی‌بخش دموکراسی به عنوان عاملی برای اصلاح افراط و تفریط ناشی از عمل‌گرایی است (Arditi, 2005: 43-46).

در این راستا پوپولیسم سعی می‌کند که هویتی به عنوان مردم را از طریق گفتمانی خاص در مقابل با هویت طبقاتی ایجاد کند تا از این طریق برای خود، پایگاه حمایتی کسب کند. البته آنها فقط بعضی از مردم را واقعاً مردم تلقی می‌کنند و در واقع جزئی از مردم را همه مردم در نظر می‌گیرند و دوگانه خودی و غیر خودی بین مردم ایجاد می‌کنند (حسینی‌زاده و شفیعی، ۱۳۹۷: ۸۵-۹۴).

در مجموع پوپولیسم را می‌توان نوعی افراط‌گرایی دموکراتیک دانست که طرفدار مردم عادی است و چون قصد دارد رابطه مردم و سیاست‌مداران را بر اساس نوعی مساوات‌طلبی معکوس (یعنی مردم برتر از حاکمان) دگرگون سازد، به عنوان محصول دموکراسی علیه دموکراسی نمایندگی در نظر گرفته می‌شود. پوپولیسم مخالف نمایندگی نیست، بلکه خواهان نمایندگی درست برای گرفتن تصمیمات درست است که ملاک آن را خیر عامی می‌داند که مردم تشخیص می‌دهند و به واسطه سیاست‌مداران پوپولیست تصریح می‌شود. مردم در اینجا یک بلوک واحد و یکپارچه هستند که دچار خطا و اشتباه نمی‌شوند (عباس‌زاده، ۱۴۰۱: ۱۰۵). در نتیجه برخلاف دموکراسی که بر مبنای ایده جامعه باز و متکثر نهادینه شده است، پوپولیسم بر مبنای افسانه خیالی هویتی بسته و جمعی است (موثقی، ۱۳۹۸: ۱۱۹۵-۱۲۰۳).

دستورکار شبه‌ایدئولوژیک، سازمان عمودی و رهبری واحد

درباره پوپولیسم گفته می‌شود که دارای ایدئولوژی مشخص و واحد نیست و ممکن است بر اساس شرایط به رنگ چپ و راست درآید. پوپولیسم را نمی‌توان به عنوان یک ایدئولوژی دانست؛ زیرا آمیزه‌ای از افکار صورت‌بندی‌شده‌ای از مردمان پراکنده و همچنین نظامی است از باورهای بالا به پایین که هر دوی اینها بیانگر رهیافتی حقیقی از بین بخش‌هایی از مردم است که با مواضع رهبری مخالفند. از این رو پوپولیسم در درازمدت نمی‌تواند مانند ایدئولوژی‌هایی که نقش اساسی در سطح ملی دارند، چیزی از

خود ارائه دهد. خلاصه اینکه پوپولیسم یک ایدئولوژی منحصربه‌فرد نیست و در بسترهای متفاوتی بر اساس ایدئولوژی خاصی تعریف می‌شود (ر.ک: فریدن، ۲۰۱۸). در واقع مقوله «پوپولیستی»، تجربه‌های بسیار گونه‌گونی را به هم می‌آمیزد که اغلب کنشگرانی در قطب‌های مخالف یکدیگر آنها را راه بردند. از این رو به‌هیچ‌وجه نه یک ایدئولوژی ساختارمند است و نه مرحله‌ای در تاریخ سیاسی؛ بلکه برعکس، پوپولیسم در حقیقت شکست ایدئولوژی‌ها و شاید گونه‌ای از تهی‌بودگی یا کناره‌گیری در این پهنه را نشان می‌دهد. پوپولیسم پیاپی خود را علیه ایده برنامه یا تئوری، همچون مسئول ناکامی‌های پیش‌آمده تعریف می‌کند. بازگشت به سوی مردم را چون بازگشت به «عقل سلیم» و فاصله‌گیری از ایدئولوژی نشان می‌دهند (بدیع، ۱۴۰۲: ۱۷).

با این حال نوعی اندیشه و عمل شبه‌ایدئولوژیک در آن دیده می‌شود؛ بدین معنا که به عنوان یک نوع ایدئولوژی نحیف و کم‌مایه، جامعه را به دو اردوگاه همگن و متخاصم «مردم پاک» در برابر «نخبگان فاسد» تقسیم می‌کند و معتقد است که سیاست باید تجلی اراده همگانی باشد (موود و کالت واسر، ۱۳۹۸: ۲۴). آنها مدعی هستند که مشکلات سیاسی روز را به راحتی می‌توان حل کرد اگر به عقل سلیم مردم عادی توجه شود. بر این اساس آنها ادعای نمایندگی انحصاری اخلاق دارند و حدود مردم را مشخص می‌کنند. هنگامی که پوپولیست‌ها در جایگاه نامزدهای انتخاباتی قرار می‌گیرند، خشم خود را علیه گروه‌های مذهبی که آنها را قبول ندارند، سوق می‌دهند. پس از روی کار آمدن، آنها خشم خود را به سوی همه نهادها، چه رسمی و چه غیر رسمی، که جرئت کنند ادعای پوپولیست‌ها را درباره نمایندگی انحصاری اخلاقی به چالش بکشند، هدایت می‌کنند (مونک، ۱۴۰۱: ۵۶-۶۰).

در واقع رهبران پوپولیستی در پی اجرای سیاست ضد سیاست هستند که هدفش مشروعیت‌زدایی از سیاست سنتی است. از آنجایی که به عقیده رهبران پوپولیستی، احزاب مانعی بر سر حاکمیت مستقیم مردم هستند، این مسئله می‌تواند انگیزه‌ای برای آنها باشد که از شکاف بین مردم و نهادهای سیاسی فقط در جهت پیشبرد اهداف خود استفاده کنند (سمعی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۷۸-۸۱). این رهبران، وعده حل اختلافات و موانع موجود بین مردم را می‌دهند و مدعی هستند قدرتی دارند که تمایزات بین خواسته‌های

مردم را از بین می‌برند و آنها را محقق می‌کنند. این رهبران خود را همچون جادوگرانی می‌دانند که هر کار غیر ممکن را ممکن می‌سازند. در واقع یک اقدام پوپولیستی، اقدامی اعتراض‌آمیز است که علت ناکامی‌ها را با افسانه‌های اسطوره‌ای توجیه می‌کند، اما برای پایان دادن به این مشکلات، راه‌حلهایی که ارائه می‌دهد، غیر عملی است و گاه نتیجه خطرناک به همراه دارد (تاگیف و لیوژی، ۱۳۹۸: ۵۷-۵۸).

همه پوپولیست‌ها وقتی به قدرت برسند، ادعا می‌کنند که فقط خودشان نماینده مردم هستند و مردم واقعی کسانی‌اند که لایق حمایت و حکمرانی خوب هستند. این منطق از سه طریق اجرا می‌شود: مریدپروری، استعمار کشور و سرکوب جامعه مدنی. پوپولیست‌ها با ارزش‌هایی که به نظام مشروطه قانون اساسی نسبت داده می‌شوند، یعنی حفظ حقوق اقلیت‌ها، محدودیت اراده اکثریت و موازنه‌ها، دشمنی دارند (مولر، ۱۳۹۸: ۳۷-۸۷). احزاب پوپولیستی دارای رهبری و سازمان یکپارچه هستند. در حقیقت پوپولیست‌ها با راهی از پیچیدگی‌های نظام نهادی، حضور رهبر را راه‌حلی برای غلبه بر محدودیت‌های ناشی از سازمان‌گریزی می‌دانند. تمرکز امور در رهبر موجب ظهور رهبری خودکامه و مستبد می‌شود که مدعی بیان بی‌واسطه اراده عمومی است. در نتیجه در راستای یکپارچگی داخلی، نوعی حزب تک‌نفره و سلسله‌مراتب تابع رهبری نمایان می‌شود. پوپولیست‌ها اغلب در موضع قدرت با نخبگی مشکلی ندارند، بلکه اغلب نخبه‌گرایی بالا به پایین و قدرتمند را به نمایش می‌گذارند و وحدت خود را جهت پیشبرد منافع حفظ می‌کنند. روابط اعضا هم به صورت سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین است (عباس‌زاده، ۱۴۰۱: ۱۱۱).

مطالعه موردی: مقایسه جنبش اشغال وال‌استریت و کمپین انتخاباتی

پوپولیستی ترامپ

برای عینیت بخشیدن به تحلیل تطبیقی نظری پیش‌گفته می‌توان با استناد به تحلیل‌های مانوئل کاستلز در دو کتاب متأخر خود در این باره، «شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت» و «گسست: بحران لیبرال دموکراسی»، به مقایسه دو جنبشی پرداخت که در یک بستر مشترک و بازه زمانی نزدیک به هم در نقد

دموکراسی نمایندگی ظاهر شدند: جنبش اشغال وال استریت (۲۰۱۱) و کمپین انتخاباتی ترامپ (۲۰۱۶) در ایالات متحده آمریکا.

جنبش «اشغال وال استریت» به مثابه جنبش اجتماعی جدید

همان طور که پیشتر گفته شد، جنبش‌های اجتماعی جدید با ویژگی‌هایی چون مطالبات متکثر و الگوی کثرت‌گرایی رادیکال، دستورکار غیر ایدئولوژیک، سازمان افقی و فقدان رهبری واحد شناخته می‌شوند. تمرکز بر جنبش اشغال وال استریت می‌تواند مثال عینی برای وضوح بخشیدن به این تحلیل در اختیار بگذارد. مانوئل کاستلز در کتاب «شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت» بیان می‌دارد که این جنبش هر چند هنگام انتشار نخستین فراخوان راهپیمایی، یک خواسته مشخص (ایجاد یک کمیسیون در ریاست جمهوری برای تصویب استقلال حکومت از وال استریت) داشت، برای بیشتر مشاهده‌کنندگان، ارزیابی این جنبش، کاری دشوار بود، چراکه خواسته‌های دقیقی وجود نداشت که بتوان درباره آنها مذاکره کرد. به بیان دیگر، هر چند منطقی به نظر می‌رسید که خواسته تفکیک پول از سیاست، هدف وحدت‌بخش این جنبش باشد، اما اینگونه نبود؛ جنبش به‌طور همزمان تقاضای همه‌چیز و هیچ‌چیز داشت. در واقع با توجه به گستردگی جنبش، هر اشغال، خصوصیت محلی و منطقه‌ای خود را داشت و هر کسی، نارضایتی‌ها و اهداف خاص خود را مطرح می‌کرد. فهرست خواسته‌های غالباً ذکر شده در اشغال‌های گوناگون نشان‌دهنده گوناگونی فوق‌العاده اهداف جنبش است: از مهار احتکار مالی، توجه به بحران مسکن، کاهش نابرابری درآمد گرفته تا بهبود خدمات به کهنه سربازان، تحدید دوره تصدی سیاستمداران منتخب، دفاع از آزادی در اینترنت، مبارزه با نژادپرستی، تبعیض جنسی و دغدغه‌های محیط‌زیستی (کاستلز، ۱۴۰۱: ۱۶۷).

گوناگونی درون این جنبش از لحاظ ترجیحات ایدئولوژیک و سیاسی حتی بیشتر بود. آنارشیست‌ها به عنوان پرمخ‌ترین گروه، اختیارگرایان (که برخی جمهوری‌خواه بودند)، برخی از فعالان ناامید سابق تی‌پارتی و تعداد اندکی از چپ‌گرایان حاشیه‌ای در این جمع حضور داشتند. اما روی هم رفته جنبش تشکیل می‌شد از اکثریت بزرگی از رأی‌دهندگان دموکراتیک و نیز افراد به لحاظ سیاسی مستقل که در جست‌وجوی آشکال جدید تغییر جهان و یا دفع تهدید ناشی از بحران بر زندگی‌شان بودند (کاستلز، ۱۴۰۱:

۱۴۸). در واقع جنبش اشغال وال استریت، یک موجودیت یگانه نبود، بلکه متشکل از جریان‌های چندگانه‌ای بود که در چالشی ناهمگون نسبت به نظم موجود همگرا شدند و بی‌اعتمادی عمومی به نمایندگی نهادهای سیاسی آمریکا، گرایشی بسیار نیرومند درون آن بود؛ این گرایش در پی یک «دموکراسی مستقیم در عمل» بود که با تدارک دیدن اشکال جدید سازمان، هم‌اندیشی و تصمیم‌سازی فراسوی دموکراسی صوری و رهبری شخصی، زمینه ابراز صداهای چندگانه را فراهم سازد؛ الگویی که از طریق تبادل و مشورت متقابل از طریق شبکه‌های مجازی و وبسایت‌های شاخه‌های محلی و بازخورد در بین بسیاری از آنها تکامل پیدا کرد. به اقتضای این هدف، مهم‌ترین ویژگی این جنبش، «غیاب آگاهانه رهبری رسمی» (از نوع سنتی، فکری، کاریزماتیک و در سطوح محلی، ملی و جهانی) بود. صرفاً یک رشته کارکردهای رهبری وجود داشت که از طریق یک مجمع عمومی اعمال می‌شد (یعنی یک گردهمایی افقی، بی‌رهبر، اجماع‌بنیان و باز که به طور منظم در فضای اشغال شده تشکیل می‌شد) و همچنین یک رشته کارکردهای هماهنگ‌کننده که توسط شبکه‌های مشورت مکرر در اینترنت به انجام می‌رسیدند (همان: ۱۵۹-۱۶۱).

کمپین انتخاباتی پوپولیستی ترامپ

چنان‌که در ارزیابی جنبش‌های پوپولیستی پرداخته شد، مشخصه این نوع جنبش‌ها عبارت است از مطالبات اقتصادی- فرهنگی و الگوی دموکراسی توده‌ای، دستورکار شبه‌ایدئولوژیک، سازمان عمودی و رهبری واحد. با تمرکز بر تحلیل کمپین انتخاباتی پوپولیستی ترامپ می‌توان مصادیقی برای این ارزیابی ارائه نمود. مانوئل کاستلز در کتاب «گسست: بحران لیبرال دموکراسی»، اساساً انتخاب فردی همچون ترامپ را با ویژگی‌های نامتعارفی نظیر نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، بی‌نزاکتی و... بیانگر عمق بحران نمایندگی در نظام لیبرال دموکراسی آمریکا می‌داند. از نظر او، میلیون‌ها نفر که به دلیل عوارض ناشی از جهان‌گرایی لیبرال دموکرات، موقعیت اقتصادی و جایگاه هویتی خود را در معرض خطر می‌دیدند، صدای خود را در گفتمان و شخصیت او متجلی می‌دیدند و او با تصویرسازی موفق از خود به منزله یک مردم‌گرای نخبه‌ستیز و ملی‌گرای بیگانه‌ستیز، توانسته بود همه منابع نارضایتی عمومی را بازتاب دهد. در این معنا، او موفق شده بود با

خطاب قرار دادن مردم عادی و شعار «نخست آمریکا»، وعده اصلاح اوضاع اقتصادی مردم آمریکا (که با چالش‌های ناشی از فرایندهای تقسیم کار اقتصادی در عصر جهانی شدن مواجه بود) و همچنین تقویت یکپارچگی ملی (که تصور می‌شد به دلیل سیاست‌های مهاجرپذیرانه مورد تهدید قرار دارد) را مطرح کند (کاستلز، ۱۳۹۹: ۴۹-۵۱).

کمپین او در واقع بر یک گفتمان ملی‌گرای پوپولیستی راست‌گرا بنا شده بود که همچون یک ایدئولوژی، رهایی از بحران موجود را از طریق شکل‌دهی به یک جامعه یکپارچه حول سیاست‌های اقتصادی ملی‌گرایانه و سیاست‌های اجتماعی مهاجرستیزانه وعده می‌داد. در این راستا او با اتکا به توانایی‌های فردی در تصویرسازی رسانه‌ای از خویش به عنوان صدای مردم، بدون اتکا به نخبگان حزبی خیز برداشت و حتی در ابتدا از حمایت پوپولیست‌های تی‌پارتی نیز بی‌بهره بود. حتی وقتی توانست خود را به حزب جمهوری‌خواه تحمیل کند، به نحوی شخص‌گرایانه کمپین انتخاباتی خود را هدایت کرد، چراکه حزب جمهوری‌خواه علی‌رغم مخالفت با برنامه انزوآگرایی اقتصادی و سیاسی او، توان مقابله با پیروان ستیزه‌جوی او را نداشت. در واقع او با انحصاری کردن توجهات و مباحثات رسانه‌ای، یک جنبش را به طور شخصی رهبری می‌کرد و رابطه او با رأی‌دهندگان به صورت مستقیم و از طریق گردهمایی‌های توده‌ای همراه با سخنرانی‌های آتشین بود. اشتباهات دموکرات‌ها نیز در این زمینه به کمک او آمد، از جمله قرار دادن نماد وضع موجود (هیلاری کلینتون) در برابر او علی‌رغم برخورداری از یک نامزد چپ‌گرای ضد وضع موجود (برنی سندرز) و همچنین تحقیر طرفداران ترامپ که به تصویر خودبرتربینی نخبگان حاکم نسبت به مردم عادی دامن می‌زد (کاستلز، ۱۳۹۹: ۵۰-۵۳).

نتیجه‌گیری

دموکراسی که هدفش برآورده کردن الزامات حکومت توسط خود مردم است، در بحرانی قرار گرفته که می‌توان آن را بحران نمایندگی نامید. هرچند لیبرال دموکراسی‌ها مدعی هستند که با همه شهروندان به صورت مساوی و یکسان رفتار می‌کنند، عملاً در

تحقق این وعده ناتوان بوده‌اند. در واکنش به این بحران، جنبش‌های اجتماعی مختلفی ظهور کرده‌اند که شامل جنبش‌های اجتماعی نوین و جنبش‌های پوپولیستی می‌باشند. در این پژوهش تلاش شد تا به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که جنبش‌های متأخر در لیبرال دموکراسی‌های غربی، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارند. طبق فرضیه پژوهش حاضر، در حقیقت هر دو نوع جنبش در واکنش به بحران نمایندگی در سیستم نمایندگی لیبرال غربی پدید آمدند. در واقع هدف هر دو نوع جنبش اجتماعی متأخر، انتقاد از عدم توجه ساختار نخبه‌گرایانه نظام‌های لیبرال دموکراسی به مطالبات جامعه است بنابراین هر دو نوع جنبش از دغدغه هویتی به معنای شناسایی شدن در فرایند سیاسی جامعه نشأت می‌گیرند. اما این جنبش‌ها از منظر سازمان، ایدئولوژی و رهبری و نوع نگرش به جامعه مطلوب با هم تفاوت‌هایی دارند.

جنبش‌های نوین اجتماعی با موضوعات هویتی سروکار دارند و نارضایتی آنها حول مسائل فرهنگی دور می‌زند؛ اما در جنبش‌های پوپولیستی، نارضایتی‌ها بر سر مسائل اقتصادی و فرهنگی است. جنبش‌های نوین اجتماعی فاقد رهبری واحد و سازمان آن به صورت پراکنده است، اما جنبش‌های پوپولیستی دارای رهبری واحد و سازمان منظم و یکپارچه هستند. همچنین جنبش‌های نوین اجتماعی معمولاً یا فاقد ایدئولوژی هستند یا ملغمه‌ای از ایدئولوژی‌ها را به نحو کم‌رنگی در خود دارند. این جنبش‌ها، کثرت‌گرایی رادیکال را شرط تحقق جامعه ایده‌آل خود می‌دانند. اما جنبش‌های پوپولیستی علی‌رغم اینکه ایدئولوژی مستقلی ندارند، در بسترهای متفاوت بر اساس ایدئولوژی‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند و جامعه یکپارچه حول تعریفشان از مردم ایده‌آل و دموکراسی توده‌ای را نظم مطلوب خود معرفی می‌کنند. مقایسه دو جنبشی که در یک بستر مشترک و بازه زمانی نزدیک به هم در نقد دموکراسی نمایندگی ظاهر شدند (جنبش اشغال وال استریت (۲۰۱۱) به عنوان نمونه‌ای از جنبش اجتماعی جدید و کمپین انتخاباتی ترامپ (۲۰۱۶) به عنوان نمونه‌ای از جنبش پوپولیستی)، مصادیق عینی مناسبی در پشتیبانی از این تحلیل فراهم می‌کند.

با توجه به آنچه پژوهش حاضر از بحران دموکراسی روایت کرد، دو پرسش می‌تواند مبنای پژوهش‌های بعدی باشد: دموکراسی‌ها برای رفع معضلاتی که منجر به ظهور دو نوع جنبش یادشده شده‌اند، چگونه باید اصلاح شوند؟ با وجود این چالش‌های درون‌زای

دموکراسی لیبرال، موقعیت آن به عنوان الگویی برای سامان‌دهی زندگی سیاسی نزد جوامع در حال توسعه و گذار به دموکراسی چگونه ترسیم خواهد شد؟ پاسخ به هر دو پرسش، بازاندیشی در دموکراسی نمایندگی را ضروری می‌نمایاند.

نوع جنبش	مطالبه	دستورکار	سازمان‌دهی	رهبری	نظم ایده‌آل
جنبش‌های اجتماعی جدید	متکثر (عمدتاً فرهنگی)	فقدان ایدئولوژی یا ملغمه‌ای از ایدئولوژی‌ها	سست و روابط افقی و غیر سلسله‌مراتبی	فقدان رهبری مشخص	کثرت‌گرایی رادیکال
جنبش‌های پوپولیستی	اقتصادی- فرهنگی	شبه ایدئولوژیک	قوی، روابط عمودی و سلسله‌مراتبی	دارای رهبری مشخص و کاریزماتیک	دموکراسی توده‌ای

منابع

- آربلاستر، آنتونی (۱۳۷۹) دموکراسی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آشیان.
- استاک، سام و اندر و راول کوردنیلو (۱۳۹۹) احزاب سیاسی، جامعه مدنی و جنبش‌های شهروندی در اروپا و آسیا: آینده دموکراسی، ترجمه مهدی مقدری، تهران، نگاه معاصر.
- بدیع، برتران (۱۴۰۲) «بازگشت جاودانه؟»، در: بازگشت پوپولیسم‌ها، برتران بدیع و دیگران، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، آگه.
- براتعلی‌پور، مهدی و محمدرضا امانی (۱۳۹۶) «کنش‌های هویتی در جنبش‌های اجتماعی جدید»، فصلنامه سیاست راهبردی و کلان، دوره پنجم، شماره ۲۰، صص ۱-۲۷.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۸) زیست جنبش؛ این یک جنبش نیست، تهران، نگاه معاصر.
- تاگارت، پل (۱۳۸۱) پوپولیسم، ترجمه دکتر حسن مرتضوی، تهران، آشیان.
- تاگیف، پیراندره و رافائل لیوژی (۱۳۹۸) ظهور پوپولیسم ملی نو، ترجمه منصور وثوقی، تهران، چاپخش.
- ثمودی، علیرضا (۱۴۰۰) پوپولیسم اروپایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابزار معاصر.
- جانستون، هانک و دیگران (۱۳۸۹) «هویت‌ها، اعتراضات و جنبش‌های نوین»، در: جنبش‌های نوین اجتماعی، انریک لارنا، ترجمه سید محمدکمال سروریان و علی صبحدل، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۹۶) نظریه‌های جنبش اجتماعی، ترجمه سعید خاوری‌نژاد، تهران، فلات.
- حسین‌زاده، فهیمه (۱۳۸۶) «جنبش‌های اجتماعی نوین؛ تهدید یا فرصت»، فصلنامه سیاست داخلی، دوره اول، شماره ۲، صص ۶۷-۹۵.
- حسینی‌زاده، سید محمدعلی و امیر شفیعی (۱۳۹۷) «پوپولیسم راست در اروپای غربی و ایالات متحده و زمینه‌های شکل‌گیری آن»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره دهم، شماره ۷، صص ۸۴-۱۱۲.
- درویشی، هادی و سمیه مومنی (۱۳۹۹) «تأملی درباره پدیده پوپولیسم و انواع آن»، فصلنامه علمی ترویجی جامعه، فرهنگ و رساله، دوره نهم، شماره ۳۴، صص ۸۵-۶۹.
- دل‌پرتا، دوناتلا (۱۳۹۷) می‌توان دموکراسی را نجات داد؟ ترجمه سعید کشاورزی و علی روحانی، تهران، ثالث.
- دونوا، آلن (۱۳۷۸) تأمل در مبانی دموکراسی، ترجمه نادر بزرگ‌زاد، تهران، چشمه.
- سردارنیا، خلیل (۱۳۸۸) «اینترنت، جنبش‌های اجتماعی جدید و بسیج اعتراض‌ها»، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، دوره شانزدهم، شماره ۴، صص ۱۵۱-۱۷۶.

- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۹۸) «درآمدی نظری بر مفهوم، ماهیت و عملکرد پوپولیسم»، فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره یازدهم، شماره ۲، صص ۶۲-۸۵.
- (۱۳۸۶) «بررسی مقایسه‌ای بحران دموکراسی و تأثیر آن بر رفتار سیاسی شهروندان در دموکراسی‌های سه‌گانه اروپا، آمریکای شمالی و ژاپن»، فصلنامه پژوهش حقوق و سیاست، دوره نهم، شماره ۲۳، صص ۱۴۵-۱۷۴.
- شبان، مریم (۱۳۸۶) می ۱۹۶۸ و داستان دانشجویان انقلابی، شهروند، شماره ۳.
- شریف خدایی، محسن و دیگران (۱۳۹۹) «واکاوی گسترش پوپولیسم در شرق اروپا»، فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، دوره سیزدهم، شماره ۵۲، صص ۹۰-۱۲۰.
- عباس‌زاده مرزبالی، محسن (۱۴۰۱) «چهره ژانوسی پوپولیسم: دموکراسی‌زدایی یا دموکراتیزه کردن دموکراسی؟»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره هشتم، شماره ۳۲، صص ۹۷-۱۲۸.
- فریدن، مایکل (۲۰۱۸) بازخوانی پوپولیسم به‌مثابه ایدئولوژی، ترجمه وفا مهرآیین، قابل‌بازیابی در: <https://www.radiozamaneh.com/392302>
- فلاحی، سارا (۱۳۹۸) «بررسی چرایی و چگونگی احیای پوپولیسم در دموکراسی‌های غربی»، فصلنامه سیاست، دوره چهل‌ونهم، شماره ۳، صص ۷۴۵-۷۶۴.
- فلین، سیمون آی (۱۳۹۶) «نظریه جنبش اجتماعی جدید»، در: نظریه‌های جنبش اجتماعی، گردآوری و ترجمه سعید خاورنژاد، تهران، فلات.
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۸) سیاست هویت کنونی و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن، ترجمه رحمان قهرمانپور، تهران، روزنه.
- قانع‌راد، محمدمین و فرهاد خسروخاور (۱۳۸۶) «جنبش‌های جدید اجتماعی: پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی؟»، فصلنامه علمی-پژوهشی رفاه اجتماعی، دوره ششم، شماره ۲۰، صص ۲۳۵-۲۶۷.
- قربانی، مهدی (۱۳۹۲) «وحدت‌گرایی و کثرت‌گرایی؛ دو جریان اصلی در تاریخ فلسفه سیاسی»، فصلنامه معرفت سیاسی، دوره پنجم، شماره ۲، صص ۴۷-۶۸.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۸) «تحلیل جنبش‌های اجتماعی نوین بر اساس مکتب فرانکفورت»، فصلنامه علمی-پژوهشی جامعه‌پژوهی فرهنگی، دوره دهم، شماره ۴، صص ۲۳-۴۵.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۹) گسست: بحران لیبرال دموکراسی، ترجمه مجتبی قلی‌پور، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- (۱۴۰۱) شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، ترجمه مجتبی قلی‌پور، چاپ هشتم، تهران، مرکز.
- لارنا، انریک و دیگران (۱۳۸۹) جنبش‌های نوین اجتماعی، ترجمه سید محمدکمال سروریان و علی

- صبحدل، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- لاکو لوین، اندرو (۱۳۹۹) طرح و نقد نظریه لیبرال دموکراسی، ترجمه سعید زیباکلام، سمت.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸) روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- محمدی، اسعد (۱۳۸۵) «تأملی جامعه‌شناختی بر جنبش جدید اجتماعی»، فصلنامه زیربار، دوره دهم، شماره ۶۰، صص ۳۱-۴۷.
- موثقی، احمد (۱۳۹۸) «پوپولیسم سیاسی- اقتصادی و فرهنگی، دموکراسی و توسعه»، فصلنامه سیاست، دوره نهم، شماره ۴، صص ۱۱۹۳-۱۲۱۰.
- مکلنن، گرگور (۱۳۸۵) پلورالیسم، ترجمه دکتر جهانگیر معینی علمداری، تهران، آشیان.
- مولر، یان ورنر (۱۳۹۸) پوپولیسم چیست؟ ترجمه بابک واحدی، تهران، بیدگل.
- مونک، یاشا (۱۴۰۱) مردم علیه دموکراسی، ترجمه امیر میرحاج، تهران، کتاب پارسه.
- موود، کاس و ک. کالت واسر (۱۳۹۸) مقدمه‌ای خیلی کوتاه بر پوپولیسم، ترجمه احمد موثقی و حسن اعمایی، تهران، نگاه معاصر.
- ناصری، علی (۱۳۹۶) «جنبش‌های نوین اجتماعی در عرصه جهانی شدن»، نشریه پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی، دوره اول، شماره ۷، صص ۳۹-۵۴.
- نش، کیت و آلن اسکات (۱۳۸۸) راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمدعلی قاسمی و قدیر نصری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نظری، اشرف و علی سلیمی (۱۳۸۵) «پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی (مطالعه موردی: فرانسه)»، فصلنامه دولت‌پژوهی، دوره اول، شماره ۴، صص ۱۵۷-۱۸۶.
- هافمیستر، ویلهلم و کارستن گرابو (۱۳۹۸) احزاب سیاسی: کارکردها و سازمان‌دهی در جوامع دموکراتیک، ترجمه مهدی مقدری، تهران، نگاه معاصر.

- Akerman, T. (2003) Populism and Democracy: Challenge or Pathology? *Acta Politica*, 38: 147-159, doi: 10.1057/Palgrave.ap.5500021.
- Arditi, B. (2007) "Populism as an Internal Periphery of Democratic Politics", in F. Panizza (Ed) *Populism and the Mirror of Democracy*, 72-89, Verso.
- Callhoun, C. (1993) *New Social Movements of the Early Nineteenth Century*, *Social Since History*, 17: 385-427.
- Melucci, A. (1980) *The New Social Movements: Theoretical Approach*, 200-226, SAGEUp, <http://ssi.doi: 10.1177/053901848001900201>.
- Merker, W. (2014) Is There a Crisis of Democracy? *Democratic Theory*, 1 (2): 1125, DOI: 10.3167/dt.2014.010202.